

## جوابی به برخوردهای غیرمسئولانه و ناآگاهانه به مقاله ام در رابطه با نبرد قهرمانانه ملتمان بر علیه اشغالگران روسی

آقای آرنه گلی و همفکران!

من مقاله ام را براساس اسناد و منابع معتبری چون "ترکمنها در عصر امپریالیزم" اثر علمی پروفیسور محمد سارای، که بر اساس اسناد فراوان، از جمله اسناد موجود در دانشگاه کمبریج لندن نوشته شده، "تاریخ ترکمنستان شوروی" بر اساس اسناد موجود در سرتاسر شوروی سابق هر چند جهت دار و به نفع ملت حاکم تنظیم گشته، "تاریخ دوغری چیل اوره نینده" اثر جدید پروفیسور مراد آناناپس اوف، که با بازنگری اسناد موجود نوشته شده، "تاریخ ترکمنستان" اثر علمی اراز محمد سارلی بر اساس اسناد موجود در آرشیوهای ایران علاوه بر اسناد سابق، "کسه آرقاجینگ عوض بایی" اثر آ. سلطانف از زبان کسی است که خود شاهد زنده جنگ قهرمانانه و تدافعی گوک دپه بوده، "استانبولدان اورتا آسیایا سیاحت" اثر سیاح معروف ترک، که شخصا با نورپردی خان رهبر داهی ترکمنها ملاقات کرده ... و با تحقیقات میدانی خودم در روستاهای آخال و کسب معلومات از سالمندان از سال 1984 تاکنون، بمناسبت گرامیداشت روز خاطره شهدای قهرمان جنگ تدافعی گوک دپه نوشته ام.

با کمال تأسف، شما با تکیه و اساس قرار دادن نوشته های یک افسر جنایتکار ارتش اشغالگر روس و یک جاسوس انگلیسی، بدون برخورد نقادانه به نوشته های هدفدار، تفرقه افکنانه و پرکینشان، اتهامات زشت و خارج از معیارهای عقلی و منطقی آنها عینا تکرار کرده اید!

اولا دیقما سردار برخلاف بیانات تنگ نظرانه شما و بنا به تثبیت مورخینی چون پروفیسور مراد آنانا نپش اوف، اراز محمد سارلی، پروفیسور محمد سارای و دیگران هرگز طوق ننگ جاسوسی را برگردن نهاد. فقط روستای او "بامی" که در جبهه ی مقدم آخال قرار داشت، در اولین حملات ارتش اشغالگر روس ویران و از سکنه خالی می شود. لذا او از قدرت و امکانات تخریبی ارتش روس آگاه شده، پی میبرد که تقابل با آنها کار بسیار مشکلی است. لذا در حد امکان طرفدار حل بدون جنگ مسئله با دادن امتیازات ممکن به آنان می شود.

ثانیا وی نه خودسرانه، بلکه بدنبال تصمیمی که در مجلس شورا در روستای بورمه گرفته می شود، به همراه صوفی خان، برای مذاکره به نزد لوماکین می روند. هدف آنان از یک سو به تأخیر انداختن حمله لوماکین، هر چند برای مدتی کوتاه، تا آمادگی کامل رزمندگان ترکمن و پایان استحکامات قلعه گوک دپه و جابجایی برخی روستاها، و از سوی دیگر آشنایی هرچه بیشتر از وضعیت قشون اشغالگر روس و نیات آنان بوده است (اراز محمد سارلی، ص. 280). آنان به لوماکین می گویند که ملت ما قصد جنگ با شما را ندارد. ما حاضریم امنیت روابط تجاری شما با ترکستان و افغانستان را تضمین کنیم.. اما روسها پس از شنیدن حرفهایشان آنها را دستگیر کرده پیش خود نگه میدارند.

طبیعی است که برای بی اعتبار کردن شخصیتی چون دیقما سردار و نیز با هدف ایجاد تفرقه بین مردم، شایع می کنند که گویا برای روسها جاسوسی می کند. زیرا از ابتکارات و قدرت رزمندگی او آگاه بودند. اما دیقما سردار در زمان اسارت خود، با زیرکی تمام، از فرصت استفاده کرده از یک سو با وضعیت نظامی روسها و نقشه های شومشان آشنا شد و هم عده ای از ترکمنهایی را که برخی به زور و برخی در مقابل پول به خدمت ارتش دشمن درآمده بودند، شناسایی کرد.

وی در جریان اولین حمله روسها به گوک دپه به رهبری لوماکین که به شکست حقارت بار آنان منجر شد، به همراه اطرافیانش از دستشان گریخته به رزمندگان ترکمن پیوستند. طبعا او می دانست که شایعه پراکنی های محیلاته دشمن بر علیه او دایر بر همکاری وی با آنان در مدت اسارتش به درجات معینی بر روی مردم تأثیر کرده و عده ای او را با شک و تردید خواهند نگرست. لذا او به همراه صوفی خان بحضور نورپردی خان می روند و وضعیت خود را برای وی شرح داده قسم یاد می کنند که تا آخرین نفس با روسها بجنگند. نورپردی خان کنگره جدیدی تشکیل داده از همه می خواهد که آنان را خانن شناسند. دیقما سردار خطاب به حضار اظهار میدارد که او بمنظور مطالعه برنامه ها و نیروی روسها آنجا رفته و اکنون به این مقصود رسیده است. با بخاطر آوردن خدمات گذشته دیقما سردار به مردمانش بعنوان یک جنگجوی شجاع و رهبر خوب، شورا موافقت خود را با درخواست نورپردی خان اعلام کرد. بعلاوه، شورا از گزارشهای دیقما سردار متقاعد شد که فقط او می داند که چگونه با روسهای اشغالگر باید جنگید. دیقما سردار به شورا گفت که راهنمایان دسته های روس دونفر ترکمن به نامهای موسی خان و م. د. بودند. او گفت با موسی خان به توافق رسیده که نقشه دسته های روس را به او افشا کند اما...

آنگاه دیقما سردار، بمنظور کسب خبر و ندان فرصت به دشمن، حمله های پی در پی به سپاهیان و وسائط نقلیه روسها را پیشنهاد کرد. (محمد سارای، ترکمنها در عصر امپریالیزم، ص. 227-228 و آ. سلطانف، کسه آرقاجینگ عوض بایی، ص. 44، آشقابات، 1992 و تاریخ ترکمنستان، اراز محمد سارلی ص. 280-282).

دیقما سردار قهرمانی است که همان افسر جنایتکار روسی و دست راست و معاون اسکوبلیف، یعنی گرو دوکوف، بعدها در رابطه با مقاومت سرسختانه او، چنین اعتراف می کند: "دیقما سردار که روح دفاع بود، بعد از انفجار مین کوشیده بود مدافعین را مجددا سازمان دهد... اما چون دید واداشتن مدافعین به ادامه جنگ غیر ممکن است، خود نیز مجبور به ترک قلعه شد. مختومقلی و سایر رهبران بدنبال او رفتند. اراز محمد خان (وزیر مختومقلی) قربان مراد ایشان

(قاضی اعظم)، و آق بردی (پسر بزرگ دیقما سردار) تماماً بر اثر گلوله باران توپخانه روسها کشته شدند." (محمت سارای، ص. 273).

قهرمانی که جانی مشهور ارتش اشغالگر روس که در جنگهای قفقاز تا سرحدات ترکیه عثمانی به بی رحمی و قصی القلبی که حتی به کودکان معصوم نیز رحم نمی کرد، یعنی اسکوبلیف، همیشه از وی وحشت داشت و او را در چند قدمی خود احساس می کرد. (محمت سارای، ص. 251 و آ. سارلی، ص. 282-283).

دیقما سردار هدایت جنگ بر علیه اشغالگران روسی را از سال 1869 آغاز کرده و آخرین کسیست که به امید نجات اسیران جنگی در دست روسها، از جمله زنان و کودکان معصوم، خود را تسلیم کرد (در حقیقت خودکشی سیاسی کرد). زیرا اسکوبلیف اعلان کرده بود که در صورت تسلیم آنان همه اسرا را آزاد خواهد کرد و با آنان همانند دیگر رعایای پادشاه روس رفتار خواهد شد. (محمت سارای، ص. 179 و ص. 274-75). او اگر تنها به نجات خودش فکر می کرد، می توانست خیلی راحت به افغانستان و یا هندوستان مهاجرت کند.

در اینجا لازم می دانم علت بکار بردن کلمه "جانی" در رابطه با اسکوبلیف و جنایتکار در رابطه با کلنل گروودوکف، برخلاف میل باطنی ام در استعمال چنین کلمات، توضیح زیر را برای خوانندگان عزیز بدهم:

"اسکوبلیف پس از سقوط قلعه گوک دپه به جنایات و خونریزیهای بی رحمانه ای دست می زد. او پس از مدت کوتاهی مریض شده در بیمارستانی به بستر مرگ می افتد. در آخرین لحظات مرگش، کشیشی به بالینش رفته به امید اینکه از جنایاتی که در طول حیاتش مرتکب شده توبه کند، از وی می پرسد: آیا از کشتار 8000 انسان بی گناه در قلعه گوک دپه در برابر خدا احساس گناه و پشیمانی می کنید؟ او چنین جواب می دهد: من افسوس می خورم که چرا 80000 نکشته ام!" (پروفیسور مراد آنا نپس اوف، تاریخ دوغری چیل اووره نیلنده، ص. 29).

و جنرال گروودوکف کسی است که جانی فوق الذکر او را بجای خود در صورت مرگش، برای ادامه اشغال و خونریزی انتخاب کرد (محمت سارای، ص. 248).

همین جناب گروودوکف در جای دیگری از تاریخ نویسی هایشان چنین می فرمایند:

"ترکمنها لکه سیاهی بر روی این کره خاکی میباشند، بشریت آنها را تاکنون بزور تحمل کرده است!" (مراد آنا نپس اوف، همانجا ص. 28 پاراگراف آخر)

آیا این فرمایشات ایشان را به شیوه آقای گلی بعنوان سند معتبر و درست پذیرفته، به ملت مظلومان بگوییم که بیابند تا با یک انتحار همگانی این لکه ننگ را از کره خاکی بزدانیم تا بشریت بیش ازین مجبور نباشد که مارا با درد و رنج تحمل کند. بگذاریم که خوشبخت زندگی کنند؟! و یا اینکه:

اولاً، بعنوان سند رسوایی جنایتکاری که از شدت خشم و نفرت از انسانهای بیگناه، خوی و خصلت انسانی خود را از دست داده است، در پیشگاه بشریت متمدن افشاء و رسوایش کنیم. نفرت از انسانهای بیگانه که از هزاران کیلومتر آمده سرزمین آبا و اجدادی آنها را اشغال کرده بود.

ثانیاً، با ارزیابی درست این سند رسوا کننده به این نتیجه منطقی برسیم که، دشمنان از مقاومتهای قهرمانانه ملتمان آنچنان ضربات شدید و غیر منتظره ای خورده که از شدت خشم، خوی انسانی خود را از دست داده اند. علتش این بوده که ارتش ظفرنمون امپراتوری تزار، طعم تلخ آنچنان شکست پیش بینی نشده ای را چشیده، که: "بنظر میلی بوتین، وزیر جنگ و معمار توسعه طلبی روس، عقب نشینی شرم آور لوماکین شرف و آبروی نیروهای روس در آسیای مرکزی را لکه دار کرد و ترس از آنها را کم کرد. در حقیقت، برای اولین بار در تاریخ توسعه طلبی روسیه در آسیای مرکزی سپاهیان از شکست کامل دادن به دشمن عاجز ماندند. سپاهیان روس دیگر در آسیای مرکزی یک نیروی شکست ناپذیر نبود. همین قطعا به مردم ترکستان شهادت طغیان بر علیه حکومت روس را می داد... بنابراین سیاستمداران روس اعاده حیثیت روسیه در آسیای مرکزی را بهر قیمت ممکن لازم دانستند." (محمت سارای، ص. 230).

"حکومت پادشاه برای فتح و اشغال آخال در طول ده سال جمعا 29.275.000 روبل هزینه را متحمل شده که در آن زمان رقم بسیار کلانی بود. اگر این رقم را با هزینه ای که پادشاه برای فتح کل آسیای مرکزی (خارج از ترکمنستان) مقایسه کنیم که همه اش 737.342 روبل بوده، به عظمت آن پی می بریم." (مراد آنا نپس اوف، همانجا ص. 20).

فکر می کنم حقایق بالا به درک صحیحتر مفهوم فرمایشات گروودوکف یاری کرده باشد. حال به فرمایشات یک گروودوکف فارس، بدنبال غلبه ارتش سرتاسر مسلح به سلاحهای مدرن رضاخان بر مقاومت قهرمانانه و متحد ترکمنهای سرتاسر ترکمنصحرا، از سوی رئیس فرهنگ استرآباد به مرکز مخابره شده، توجه کنیم:

"در این صحرای وسیع که تا دیروز جز طایفه مختلفه تراکمه یعنی حیوانات مودیه جاندار بی بیش نبودند، در نتیجه ایجاد مدارس مغزهای باز و کله های هوشمند تربیت خواهد شد... اگر این استعداد طبیعی با تربیت توأم شود قطعاً نتایج گرانبهایی از این قوم متوجه مملکت میگردد، چنانچه این فطانت مخصوص کسب اعمال ردیلانه شود، بر طبق ترتیبات زندگی عمومی و اخلاق موروثی مانند ادوار گذشته دسته های زیادی دزد خونخوار بی عاطفه بار می آیند که باز حین فرصت به اندک تهییجی از خارج قوه دولت را بخود اشتغال خواهند داد. درست دقت فرمائید! زشت است در این منطقه وسیع که مسکن سیصد هزار رعیت ایران است اقلأ دویست نفر متکلم بزبان مملکتی (فارسی) نباشد و بین

این دویست نفر تقریبی نیز بیست نفر نتوان شماره کرد فارسی را تحریر کنند در حالیکه لا اقل هزار خانوار آنها زبان روسی را بخوبی میدانند." (آ. گورگنلی، تورکمن صحراسی، ص. 120-126).

این هم مانند نوشته های گروودوکف اگر درست ارزیابی شود یک سند تاریخی میباشد که افشاگر درنده خویی و بی فرهنگی جناب رئیس فرهنگ استرآباد و نیز باعث شرم هم نژادانش است. باید گفت که اگر ایشان بجای پست فرهنگی یک افسر ارتش اشغالگر بود، خدا میداند که چها می نوشت. بقول معروف "هرچه بگنند نمکش می زند، وای به روزی که بگنند نمک".

هیچکسی نباید و نمی تواند از آن بعنوان یک سند معتبر تاریخی جهت افتاء تعصبات کور و تنگ نظری هایش استفاده کند و بما بگوید: ببینید این سندی است که اثبات می کند شما نوه و نتیجه های همان حیوانات موذی هستید که درمدارس فارسی رضاشاه کبیر و شاهنشاه آریامهر تا درجه انسانیت ویا نیمه انسانیت ارتقاء یافته اید!

البته همانگونه که اشاره شد اگر درست ارزیابی شود هر دو این نوشته یک سند تاریخی است. یعنی از یک سو یک سند افشاگر جنایات و میزان درنده خویی اشغالگران. و از سوی دیگر برخی اعترافات نا آگاهانه در هنگام خشم کور که هوشیاریشان را از دست می دادند. مثلا اعترافات گروودوکف در خیلی از موارد، از جمله شجاعتهای دیقما سردار که او را تا روح مقاومت ترکمنها ارتقاء می دهد، ویا اعترافات جناب رئیس فرهنگ استرآباد مبنی بر اینکه در آن دوره هزار خانواده ترکمن زبان روسی را که یک زبان اروپایی می باشد بخوبی بلد بودند. که این خود میزان نزدیکی آنان به تمدن غرب میباشد که از طریق روابط تجاری و فرهنگی حاصل شده بود.

وقتی من در سالهای 1338-39 در گرگان تحصیل می کردم، گاهی با افراد مسن هم صحبت می شدم. وقتی متوجه می شدند که من ترکمن هستم، می گفتند: ما پیراهن یقه آهار پوشیدن و کراوات زدن را از ترکمنهای گموش تپه یاد گرفتیم.

آقای گلی در قسمت بعدی نوشته نا آگاهانه شان، در اهانت به قهرمانانی که منتخب و مورد اعتماد ملتمان بودند، از جناب گروودوکف نیز پیشی می گیرد و زحمت گروودوکف های امروزی را هم کم می کند. ایشان ادعا می کنند که گویا قربان مراد ایشان و دیقما سردار با جمع کردن اهالی به گوک دپه، کار را برای اسکوبلیف جلا در کشتار مردمش آماده کرده اند!!!.

این بیانات در رابطه با رهبران و قهرمانانی که هنوز هم مورد احترام و مزارشان زیارتگاه مردم آخال می باشد، با هیچ معیار عقلی و منطقی قابل سنجش و درک نمی باشد. بنا به دلایل زیر:

1- آقای گلی نمی داند ویا نمیخواهد بداند که، بنابر کلیه اسناد موجود، حتی در نوشته های گروودوکف جنایتکار، در آخال تمام حرکات و اقدامات از جمله ساختن قلعه تدافعی گوک دپه و جمع شدن مردم در آنجا بعنوان پناگاه، در مجلس جمهوریت و نظرخواهی از آحاد ملت گرفته می شود، نه بنا به اراده قربان مراد ایشان و دیقما سردار. حتی وقتی در موردی اکثریت لازم در مجلس حاصل نشد، به نمایندگان قلعه ها و روستاهای مختلف چندین روز فرصت داده می شود تا با همه آحاد مردم مشورت و از آنان نظرخواهی کنند. اگر در دور بعدی مجلس جمهوریت، نظر اکثریت لازم بدست آمد، آنگاه شروع به اقدام می کنند. این نوع دموکراسی حتی در دنیای مدرن امروزی نیز کم دیده می شود. این فرهنگ بنام "فورولتای" در بین کلیه اقوام ترک موجود بوده که در فرهنگ تاریخ نویسی اروپائیان "دموکراسی نظامی ترکان" نامیده می شود. حال با حقیقت تصمیم گیری درین مورد بخصوص، که در اسناد مورخین و محققین بی غرض و مورد اعتماد موجود می باشد، آشنا می شویم:

"چون تصمیم گیری باتفاق آرا در مجمع عمومی مشکل شد، رهبران ترکمن تصمیم گرفتند، بنابر توره خودشان، با مردم مشورت کنند. نتیجه مشورتهایشان این بود که هیچیک از مردم عادی ترکمنها، بانضمام آنهايي که در مجاورت روسها قرار داشتند، نمی خواستند حاکمیت روسها را بر کشورشان بپذیرند. آنها می گفتند که نمی توانند با روسها در کنار هم زندگی کنند. ما با دشمنان ستیزه جو احاطه شده ایم، جایی نداریم که به آنجا برویم. این سرزمین مال ماست، ما برای روسها مزاحمتی فراهم نمی کنیم. ما هیچگونه وجه مشترکی با آنها نداریم. آنها از ما چه می خواهند؟

عده ای دیگر می گفتند: ما باید قلعه ای درست کنیم و از همه هم قبیله هایمان و همسایگانمان بخواهیم در دفاع از کشور و خانواده هایمان ما را یاری دهند. ما باید تا آخرین نفر کشته شویم اما اجازه ندهیم یوغ اسارت آنها بر گردنمان بیفتد. ما حق داریم از سرزمین مان دفاع کنیم و جانمان را فدای آن سازیم... اگر ما سرسختی و مقاومت نشان دهیم روسها از ما دست خواهند کشید. اگر مذاکره آغاز کنیم و نشانه های ضعف و بی تصمیمی نشان دهیم، برای همیشه در اینجا می مانند، و مردمان خود را در کشور ما مستقر خواهند کرد. آنگاه ما با آنها چه کنیم؟

اینها حرفهای مردمی بود که اکثریت قریب به اتفاق آنها با روسها مخالف بودند. بدین ترتیب، رهبران ترکمن تصمیم گرفتند در صورت حمله روسها در برابرشان مقاومت کنند." (محممت سارای، ص. 183).

من وقتی متن فوق را می خوانم، نیم مصراع زیر از شعر شاعر مشهور و سراینده سرود استقلال جمهوری ترکیه، محممت عاکف ارسوی؛ بخاطر می آید:

"خاک اگر بر سر آن جان فدا شود وطن خواهد شد".

و در سند دیگری چنین می آید:

"به محض اطمینان مردم آخال از مقاصد نظامی ژنرال لازاروف در آشقاباد، از طرف تمامی ایلات و طوایف مجلس جمهوریت تشکیل گردید.

در مجلس جمهوری که بردی مرادخان فرزند نوربردی خان به نیابت از وی به همراه دوتن از مشاوران بلندپایه خود، اوراز محمد خان و قربان مراد ایشان شرکت داشتند، تصمیم گرفته شد تا نگذارند که روسها داخل آخال شوند. لهذا مقرر شد که شش هزار نفر پیاده و سواره به تنگه بند اسن بفرستند تا وقتی قشون روس به قوجا قلعه رسید، آنها را به محاصره درآورند.

یک بار دیگر در بورمه مجلس جمهوریت چنین حکم داد که تمام ساکنین آخال در گوک دپه جمع شوند. لذا تمام طوایف در جریان آن تصمیم قرار گرفتند و نوربردی خان نیز در ماری ازین ماجرا مطلع شد.

ساکنین قیزیل آر وات و بورمه که از طایفه صوفی خان و دیقما سردار بودند، به خاطر اینکه رهبرانشان در اسارت روسها به سر می بردند، ازین اقدام استقبال نکردند، بلکه بجای گوک دپه به شن زار قاراقوم کوچیدند. نیز ساکنین آرچمان که به شصت خانوار می رسیدند، بنا به دلایلی از استقرار در گوک دپه بازماندند. غیر ازینان، تمام ساکنین دهات قیزیل آروات تا گوک دپه مستقر شدند و ساکنین گوک دپه تا گاورس در جای خود ماندند ولی تمام قدرت خود را برای مقابله با قشون روس به کار گرفتند. هرکس که می توانست دست به اسلحه شود، مسلح گردید. در کهنه گوک دپه از نو مجلس جمهوریت منعقد شده بود. در آن مجلس همه متفقا طالب جنگ علیه متجاوزان روس شدند. حکم قطعی مجلس آن بود که در نزدیکی دینگی دپه فوراً به ساختن قلعه پرداختند. این قلعه آنقدر بزرگ بود که تمام ساکنین آنجا را جا می داد. "(آ. سارلی، ص. 244).

بدین ترتیب بود که ارتش روس به رهبری ژنرال لوماکین را درسال 1879 درین قلعه شکست دادند. درست به همین ترتیب، درسال 1924 میلادی نیز نمایندگان تمامی طوایف ترکمنهای ترکمنصحرا در روستای اومچالی مجلس بزرگی تشکیل داده، بجای تسلیم به تهدیدهای رضاخان، تصمیم گرفتند اسلحه خودشان را تحویل ندهند و تا آخرین رمق خود، از سرزمین مقدس و حقوق و مختاریتی که در چارچوب ممالک محروسه قاجار داشتند دفاع نمایند. آنان نیز از قدرت تخریبی قشون رضاخان در سرکوبی جنبشهای اعراب، کردها، آذربایجانیها و گیلانیها کاملاً اطلاع داشتند. اما علیرغم آن تصمیم گرفتند با تمام توان از سرزمین و حیثیت ملی خود دفاع کنند.

آیا ما حق داریم که با منطق آقای گلی بگوئیم: رهبرانی چون عثمان آخون و گوک صوفی تمامی رزمندگان ترکمن را از نقاط مختلف ترکمنصحرا جمع کرده به مقابل قشون رضاخان فرستادند تا آن جنایتکار به راحتی بتواند این انسانهای شریف و عاشق آزادی را با سلاحهای مدرن اربابان انگلیسی اش نابود کند، تا مجبور نشود که در اعماق بیابانها و کمره کوهها بدنیاال آنان بگردد!!!

2- آقای گلی بعد از 132 سال ازین حوادث بزرگ تاریخی، درجای گرم و نرم خود نشسته، حکم صادر می کنند که گویا آن رهبران داهی و منتخب ملتشان، آنچنان بی عقل و تدبیر بوده اند که بجای استفاده از فلان شیوه جنگی، جنگ در قلعه را گزیده اند!

اولا جناب گلی کوچکترین آشنایی با موقعیت استراتژیک آخال ندارد و نمی داند که ساکنین آن صاحب تجربه چند صد ساله در هردو شیوه جنگی، یعنی هم در جنگ تدافعی در قلعه های مستحکم و هم جنگ صحرائی در اعماق قاراقوم، یعنی قاجا اورش دارند. در اغلب روستاهای کوهپایه ای آخال آثار قلعه های قدیمی موجود است که قدمت برخی از آنها به صدها سال می رسد. در جنگهای تدافعی بر علیه اشغالگران روسی نیز برخلاف تصورات وی، همه این شیوه ها را بکار برده اند. علاوه بر آن صاحب اسلحه های نسبتاً پیش رفته ای چون تفنگ بوده و چند توپ نیز در اختیار داشتند. توجه ایشان و همفکرانش را به مطالب تاریخی زیر جلب می کنم:

" شورای مجلس جمهوری آخال سعی داشت با بسیج جوانان ایلات و طوایف و آموزش دادن آنها برای استفاده از تفنگ و باروت و فنون رزمی دیگر چون شیوه های نبرد تن به تن و جنگ و گریز که اصطلاحاً به آن "قاجا اوروش" می گفتند، آنها را مهبای مقابله با قشون روس می نمایند. فرماندهی این گروهها به عهده سردارها و باتیرهایی بود که خود با شرکت در جنگهای مختلف طی سالیان دراز تجارب جنگی فراوان آموخته بودند. آنها در شیوه های نبرد صحرائی (قاجا اوروش) که محور آموزشهای نظامی بوده، مهارت کافی داشتند و باید معترف بود که این شیوه بسیار مؤثر و کاری تر از آن بود که ژنرالهای روسی پیش بینی می کردند...

عملیات منظم روسها و پیروزیهای مقطعی که گاه نصیب آنها می شد، مخالفان سرسخت تشکیلات نوین نظامی را هم متقاعد می ساخت که ترکمنها در صورت داشتن مرکز فرماندهی و آموزشهای منسجم و با رعایت ضوابط نوین نظامی می توانند توان مقابله خوردرا در برابر هجوم ستونهای منظم روس، بمراتب افزایش دهند.

فرماندهانی چون لوماکین و اسکوبلف کاملاً ازین جرعه ای که جهت ایجاد ارتش نوین دربین ترکمنها برخاسته بود هراسان بودند و در برابر فرماندهانی که مدعی بودند تا چند سال بعد از 1880-81 نباید هیچ عملیاتی برای تصرف آخال صورت بگیرد و منتظر شرایط مساعد برای سالهای آتی بود، اظهار می داشتند که در آن صورت آنان به شیوه های جدید سازماندهی در ارتش دست خواهند یافت و در طول این چند سال توان نظامی آنها به طور تساعدی افزایش می یابد...

گذشته از ضرورت آموزش رزم کلاسیک، از نیازهای اساسی آخالی ها، تأمین تسلیحات نظامی و تجهیزات تدافعی بود. آنان استعداد فراوانی در صناعت ابزار آلات جنگی از خود نشان داده بودند...

به تکنیک ساخت باروت و تفنگ دست یافته بودند و صنعتگران و علاقه مندان به این فن در آخرین سالهای تعیین سرنوشت، تلاش فراوانی جهت افزایش تولید نشان داده بودند. افزار و آلات جنگی دیگری که بیشتر جنبه سنتی داشت به اهمیت این دو نبود...

علاوه بر مشکل عدم انسجام نیروهای رزمی شان، نداشتن توپ و واحد توپخانه قوی بشدت بر روحیه آنها اثر سوء بجا گذاشت. آخالیها از قدرت معجزه آسای توپ هراسان بودند و برگ برنده هر دسته نظامی را در داشتن توپ می دانستند. با این همه نباید این گونه برداشت شود که آخالی ها هیچ گونه توپی نداشتند و در جنگ علیه روسها توپ بکار نگرفته بودند. چرا که آنان از فرماندهان ایران چون حیدرقلی خان و حشمت الدوله در بزرگترین جنگ دوران ناصرالدین شاه که معروف به جنگ مرو (ماری) یا جنگ ترکمن (1277 ه. ق.) شد، چند توپ بدست آوردند و حتی قبل از آن تاریخ توپهایی داشتند که در جنگ مرو آنها را بکار بردند.

علاوه بر آن، بارها از قشونهای شکست خورده روسیه توپهایی را به عنوان غنیمت جنگی به میان طوایف خود برده بودند. منتها این توپها به اندازه ای نبود که کفاف مقابله با تجهیزات و توپهای پیشرفته و مسلسل‌های تازه ساخت روسی را که به فراوانی در اختیار طرف مقابل آنها بود، بدهد...

در آخال حد اقل 70 کارگاه تولید ابزار و آلات نظامی شکل گرفت. روسها این کارگاهها را ماسکوی می نامیدند. ساخت آلات رزمی چون تفنگ، خیرلی، نیزه، قمه، شمشیر و بعلاوه وسایل دیگری که آهنگران به تولید آن مشغول بودند، مجموعه ای از اندوخته های تسلیحاتی و نظامی آنها را تشکیل می داد.

آخرین تصمیم رهبران برین قرار گرفت که برای ایمن ماندن کودکان و زنان و پیرمردان و نیز به خاطر تشکیل جبهه واحد مقاومت، باید همه نیروها چه رزمی و چه غیر رزمی در یک نقطه جمع شوند. براین اساس قلعه گوک دپه تعمیر کلی گردید. ارتفاع دیوارهای قلعه حد اقل به دو تا سه گز می رسید. ساخت قلعه چنان بود که هزاران نفر را در خود جا می داد و قطر آن آنقدر زیاد بود که براحتی دو اریبه می توانست در خلاف و عرض هم به روی دیوار حرکت کنند. همچنین دست به تلاشهایی جهت دریافت اسلحه و امکانات رزمی زدند و در این خصوص با ایران و انگلیس به مذاکره پرداختند." (آ. سارلی، ص. 291-295).

علاوه بر اینها، خوانندگان عزیز اگر حد اقل با مضمون دو کتاب به زبان فارسی مورخین پرکار و آگاه، محمت سارای و اراز محمد سارلی آشنا شوند، در خواهند یافت که، علاوه بر موارد بالا رهبران ملت ترکمن در آن مقطع تاریخی وارد آنچنان روابط دیپلماتیک با خیوه، بخارا، افغانستان، ایران و انگلستان شده اند که در حد یک دولت پرتجربه آندوره است.

ما باید بجای برخوردهای تنگ نظرانه و مخدوش و لوث کردن تاریخ ملتمان، با برخورد علمی و منطقی، بتوانیم به فداکاریها و پیروزیهای قابل تقدیرشان افتخار کنیم و درس بگیریم، و اشتباهاتشان را نیز منصفانه و با در نظر گرفتن شرایط زمان و مکان آنروز و باهدف عبرت گرفتن و عدم تکرار آن در آینده مورد ارزیابی قرار دهیم. خوانندگان عزیز را با نظر دوتن از مورخین، که تحقیقات دامنه دار و تخصصی پیرامون دوره مورد نظر دارند آشنا می کنم:

"نورپردی خان بزرگترین رهبری بود که تا آن زمان از میان ترکمنها برخاسته بود. او معمار حقیقی وحدت قبایل ترکمن از اواخر دهه 1850 بود. او نه تنها استقلال مردمش را حفظ کرد، بلکه، برای اولین بار، در میان آنها قدرت مرکزی هم برقرار نمود. خلاصه او با متحد کردن قبایل ترکمن و تشکیل دولت مستقل خودشان، تقریباً آرزوهای مختومقولی، شاعر ملی ترکمنها را واقعیت بخشید. همه ترکمنها او را دوست داشتند و در کشورهای مجاور، حتی ایران مورد احترام بود.

مقارن پایان ماه مه 1880 ترکمنها مختومقولی، پسر دوم نورپردی را بعنوان خان جدید و اراز محمد خان را با عنوان وزیر او انتخاب کردند. قربان مراد ایشان قاضی اعظم تمام قبایل ترکمن و دیقما سردار فرمانده نیروهای ترکمن شد. اگرچه ازو بعنوان رهبر صاحب عزم و قدرت یاد شده، همانطوری که بعدها خود اعتراف کرد، تجربه پدر و برادرش، رهبر قهرمان دفاع از گوک دپه در 1879 را نداشت. با این وجود، جالب توجه اینکه ترکمنها، برای اولین بار، یک وزیر و یک قاضی انتخاب کردند تا خان را در اجرای وظایفش یاری دهند..." (پروفیسور محمت سارای، منبع بالا، ص. 238).

"در رابطه با برخی مسائلی که بر ای شور و مصلحت به مجلس آورده می شد، اختلافاتی نیز پیش آمده، در اتخاذ راههای برون رفت از مشکلات، گرایشهای متضاد ارائه می شده. اما اینگونه اختلافات جنبه موقتی داشته است. کسانی که درگیر وقایع بوده اند، اینگونه مسائل را بزودی بین خود حل و فصل می کردند. درستی این ارزیابی را وقایع بعدی ثبوت می کند. انسانهایی که قلعه گوک دپه را تقریباً با دست خالی محافظه کرده اند، بطرز حیرت انگیزی شجاعت جمعی، استقامت و وحدت ارده نشان دادند. لشکر پادشاهی روس نتوانسته است حتی یک نفر خائن و یا جاسوس از بین آنان پیدا کند." (پروفیسور م. آنا نپس اوف، منبع بالا، ص. 20).

حال آقای کلی به همه حقایق بالا قلم بطلان می کشد، آنها با استناد به نوشته های افراد معلوم الحال فوق الذکر بعنوان سند معتبر!

شیوه و متد دیگری که دشمنان ملی ونیز تنگ نظران خودی جهت ناچیز جلوه دادن این برهه غرور انگیز تاریخ ملتمان بکار می برند، اینست که: تنها دوسه روز آخر سقوط قلعه و صحنه قتل و خونریزی را آنچنان بزرگ کرده، می کوشند

تا روی تمام پیروزیها، قهرمانیها و دستاوردهای بزرگ سیاسی و دفاع از شرف و حیثیت ملی در طول بیش از ده سال ملتمان را پرده پوشی کنند و از آن یک صحنه کربلا درست می کنند. و با بکار بردن کلمات تحقیر آمیزی چون "تراژدی گوک دپه" ، "فاجعه گوک دپه" می کوشند تا آترا حادثه ای حقیر و ناچیز قلمداد کنند، جنبه های مهم و تاریخی آترا به فراموشی سپارند.

جنگهای حیثیتی و دفاعی هر ملتی، هم جنبه قهرمانی و پیروزی غرور آفرین دارد هم جنبه های شکست و ناکامی. در همه جنگها فاجعه وجود دارد. بقول معروف شیرینی پخش نمی کنند، بلکه گلوله ردو بدل می شود. در جمهوری ترکمنستان جهت بزرگداشت خاطره قهرمانان جنگ گوک دپه، روز سقوط قلعه بدرستی "روز خاطره" یا بزرگداشت خاطره قهرمانان وطن نامیده می شود.

ما امروز احتیاجی به گریه و عزاداری نداریم که در فرهنگ ملی ما نیز وجود ندارد. ما باید بتوانیم به قهرمانان ملی مان در سرتاسر تاریخ افتخارکنیم. نسلهای امروز و آینده مان باید از خاطره و بزرگداشت آنان روحیه و امید به آینده کسب کند، نه نومییدی و ضعف روحی، که خواست دشمنانمان می باشد.

درینجا برای مقایسه دو شیوه برخورد به حقایق تاریخی، برخورد مورخمان اراز محمد سارلی، به یک حرکت شجاعانه فرزندان غیور ملتمان به اشغالگران روسی در آشوراده را می آورم:

"در شب عید پاک (آوریل 1851)، هنگامی که همه افسران و ناویان پنج کشتی در آشوراده جمع شده بودند، (جوانان غیور) عملیاتی را آغاز می کنند که سر منشأ یک سلسله تنشهای سیاسی بین ایران و روسیه گردیده، منجر به صدور بیانیه ها و مکاتبات دیپلماتیک طرفین در سطح عالی شد...

خبر این اقدام متهورانه در محافل سیاسی دنیا پیچید. کارپردازان امور سیاسی شجاعت ترکمنها را ستودند، چرا که بنا به نوشته گران و انسن آنان این خواری بزرگ را بر تزاریان تحمیل کردند. اما در ایران این اقدام با چه عکس العملی مواجه شد؟

برداشت صاحب نظران حکومت قاجار (بنا به گفته خاتم شیل) چنین بوده است که خود روسها این ماجرا را ترتیب داده و صحنه گردانی کرده بودند و تنها نمایشی از قتل و غارت بوده، ولی در واقع هیچ اتفاقی رخ نداده است. این برداشت غیر مسئولانه و تفسیر سطحی و ناصواب از چنین عملیات مهمی جای شگفتی دارد. به قول یکی از کارشناسان تاریخ معاصر ایران: "نتیجه این سخن چیزی جز عادت به محمل تراشی برای اینگونه حوادث نیست؛

براستی چرا عادت کرده ایم که پشت هر ماجرای دست پنهان قدرتهای بزرگ را ببینیم. اگرچه می تواند در بسیاری موارد چنین باشد. منتهی اینگونه طرز برخورد با مسائل، صرفاً برای گریز از مسئولیت است و برای امنیت ملی یک کشور خطرناک خواهد بود. اگر به ماجرای آشوراده نه بر اساس پیشداوری مغرضانه، بلکه با منطق سلیم و واقع بینانه نگریسته می شد، آیا نمی توانست سرآغاز حرکت استعمارزدایی از سواحل دریای خزر، بلکه دریای جنوب ایران باشد؟...

ترکمنها با این تهاجم ثابت کردند که ابرقدرت روسیه آسیب پذیر و شکننده است. آنان در دهه های بعد بکرات شکست شوکت روسیه را زیر پای اسبان خود آزمودند. بارها پوزه آنها را در صحراهای ترکمن نشین که برای تجاوز و توسعه طلبی بو می کشیدند، لا به لای شنهای صحرا زیر خاک بردند. درین شرایط آنطور که پرنس دالگورکی وزیر مختار روسیه ادعا می کرد، اگر ایران برای بیرون راندن روسیه از مرزهای خود دست اتحاد با ترکمنها می داد، سرنوشت قضایا به نفع ایران و ترکمنها تغییر می کرد." (اراز محمد سارلی، منبع بالا، ص. 49-50).

این مبارزین، که آقای سارلی اینگونه منصفانه و درست ارزیابی می کنند، هم در اسناد اشغالگران و جاسوسان روسی و انگلیسی، و هم نوشته های عوامل آنان در دربار قاجار، بعنوان دزدان دریایی و چپاولگران وحشی ترکمن نام برده می شود!.

همانگونه که می بینیم اگر آن برهه از تاریخمان را که هنوز بعنوان ملتی آزاد، سرزمینی مستقل و با فرهنگ غنی و زیبای خود زیسته ایم، درست و منصفانه ارزیابی کنیم، برای درس گرفتن چیزهای زیادی چون: اتحاد و همدلی، وطن پرستی، دموکراسی... وجود دارد که می توانیم به آن افتخار کنیم.

اما از زمانی که نظام جهانی بگونه ای دگرگون شد که متأسفانه سرزمینمان اشغال شد و از وضعیت یک ملت آزاد و پرغرور، به ملتی وابسته و تحت ستم تبدیل شدیم، با از هم پاشی و آلوده شدن فرهنگ اصیلمان، انواع بیماریهایی چون خود کم بینی، خودآزاری و بیگانگی پرستی پدید آمد.

بنظر من، امروز وظیفه ما احیاء آن فرهنگ پر غرورمان در شکلی مدرن و مبارزه علیه بیماریهای روحی تحمیلی و نوپدید میباشد که برای آینده مان بسیار خطرناک است .

ب. گری 25.01.2013